

تبیین معنای فلسفی فقر و غنا در صحیفه سجادیه

عبدالعلی شکر^۱

چکیده

فقر و غنا از مفاهیمی است که علاوه بر معنای ظاهری، معنای عمیق دینی و فلسفی را نیز بر می‌تابد. اصطلاح فقر به دو معنای مذموم و ممدوح در کلام امام سجاده علیه السلام آمده است. فقر ممدوح آن است که نیاز و وابستگی حقیقی انسان به ذات حق را نشان دهد. اما فقری که احساس تعلق و نیاز به غیر ذات حق را در انسان ایجاد کند، مذموم است. در حکمت متعالیه با تحلیل اصل علیت و بر مبنای اصالت وجود، این نتیجه حاصل می‌گردد که تمام موجودات امکانی در اصل هستی خود به منشا هستی، وابستگی محض‌اند. این تعلق به معنای این نیست که آنها در ابتدا چیزی هستند و سپس در وجود خود به خدا نیاز داشته باشند، بلکه وجودی جدای از علت خود نداشته و سراسر ربط و تعلق به حضرت حق هستند که با تعبیری چون فقر ذاتی، فقر وجودی و وجود شده است، فقر از خواص ذاتی مخلوقات، و غنا منحصر در خداوند

۱. استاد یار دانشگاه شیراز. تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۲۸. Alishokr97@yahoo.com

است. این معنا در عبارات پر مغز امام سجاده علیه السلام در صحیفه سجادیه وجود دارد که در این نوشتار مورد بحث قرار گرفته است.
واژگان کلیدی: دعا، فقر، غنا، فقر وجودی، صحیفه سجادیه، حکمت متعالیه.

مقدمه

دعاهای ماثور از معصومین علیهم السلام در برگرفته شده شناخت‌های دینی، مکتبی، نظریات فلسفی و نکات علمی در زمینه خداشناسی، اخلاق و برخی علوم دیگر است. دعا انسان را در درجات معنوی بالا می‌برد و به جایی می‌رساند که هر کسی را توان درک آن نیست. به همین جهت دعا را قرآن صاعد دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۰: ج ۱۳، ص ۳۲). یعنی دعا بهترین وسیله رسیدن به خداست و به تعبیر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سلاح مومن، پایه دین و نور آسمانها و زمین است^۱ (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق: ص ۴۰). امام سجاده علیه السلام در «مناجات الذاکرین» از مناجات خمس عشر به پیشگاه خداوند متعال عرض می‌کند: «یکی از برترین و بزرگترین نعمت‌های تو بر ما یاد توست که بر زبان‌های ما جاری است و اجازه توست به ما که تو را بخوانیم و دعا و تسبیح کنیم^۲» (قمی، ۱۳۸۳: ص ۲۹۶). پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دعا را مغز عبادت خوانده است^۳ (حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ص ۲۷). همچنین امام باقر علیه السلام بهترین چیزها در نزد خدا را سوال و درخواست از اومی داند^۴ (حر عاملی، ۱۴۰۳ق: ج ۴، ص ۱۰۸۹). دعا و مسئلت به درگاه خدا باید برخاسته از احساس فقر و درماندگی انسان باشد؛ زیرا دعا یعنی خواندن و سؤال، یعنی خواستن. کسی که خدا را می‌خواند و چیزی را از او می‌خواهد، باید نیازی داشته باشد و بداند که خود و دیگری غیر از خدای سبحان توان رفع آن

نیاز را ندارد. در این صورت حال تضرع و درماندگی در او پیدا می‌شود و حقیقت دعا و سؤال از خدا تحقق می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۱ الف: ج ۱۴، ص ۲۷۴). بهترین دارو برای علاج کبر و عُجب، و ریشه کن کردن خودیت و منیت، و قوی‌ترین دوا برای معالجه تمام امراض روحی و روانی همین دعاست. اگر انسان فقر مطلق خود و نیازمندی همه جانبه‌اش را درک کند، و به غنای مطلق و بی‌نیازی حضرتش پی ببرد، از رذایل نجات پیدا کرده و به تمام حسنات آراسته می‌شود (انصاریان، ۱۳۷۳: ج ۵، دعای سیزدهم).

معنای واژه فقر و غنا

فقر به معنای حاجت و نیاز، و فقیر به معنای حاجتمند است. احتیاج را از آن جهت فقر گفته‌اند که به منزله شکسته شدن ستون فقرات (فقار ظهر) است. در مقابل، غنا به معنای کفایت و بی‌نیازی است. (قرشی، ۱۳۷۱: ص ۱۲۵ و ۱۹۷).

انواع فقر

در این که فقر بر چند قسم است در کلام بزرگان اختلافاتی دیده می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۶۹، ص ۳۰-۳۳). برخی آن را چهار نوع به شرح زیر دانسته‌اند: اول؛ نیاز ضروری که شامل همه موجودات است، و آن وجود آنهاست مادامی که در دنیا هستند. آیه شریفه: «ای مردم شما فقرا و نیازمندان به خدا هستید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است» (فاطر/۱۵)، به این معنا اشاره دارد.

دوم؛ نیازمند به امکانات زندگی از قبیل غذا و پوشاک و مانند آن است و آیه:

«انفاق شما) برای فقرایی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛ و از شدت خویشنداری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند^۶» (بقره/۲۷۳)، ناظر به آن است. سوم؛ فقر نفس است که بدترین نوع آن به شمار می‌رود و پیامبر ﷺ که فرمود: «فقر نزدیک به کفر است»^۷ (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۳۰۷)، به همین معناست. چهارم؛ فقر به خداست؛ مانند سخن موسی ﷺ که عرض کرد: «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم^۸» (قصص/۲۴)، به همین معنی اشاره دارد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۹، صص ۳۰-۳۳).

اما به طور کلی در کلام پیامبر ﷺ دو فقر ممدوح و مذموم مشاهده می‌شود که حضرت به یکی افتخار می‌کند و می‌فرماید: «فقر افتخار من است و به آن بر سایر پیامبران افتخار می‌کنم» (همان، ص ۳۳). روشن است که این همان فقری است که نسبت به خالق هستی دارد و تمام وجود و عوارض وجودی‌اش از ناحیه اوست. اما دیگری فقر مذموم است؛ آنجا که می‌فرماید: «از فقر به تو پناه می‌برم» (همان، ص ۳۲)، در واقع دست نیاز به سوی غیر خدا دراز کردن است که ملازم روی‌گردانی از خدا و جهالت نسبت به کمال و کرم اوست. اینجاست که انسان به کفر نزدیک می‌شود و به همین جهت امام صادق ﷺ نیز می‌فرماید: «فقر نزدیک به کفر است» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ص ۳۶۶). وقتی که انسان موجود دیگری غیر از خدا را به رفع حاجت خود طلب کند و خدا را دخیل نداند به معنای کفران و ناسپاسی است.

تفاوت فقر با فقیر

فقیر^۹ موجودی است که در امری از امور یا وصفی از اوصاف خود کمبود و نقصانی دارد و برای رفع آن به موجود دیگری محتاج است که توانایی برطرف

ساختن حاجت او را دارد. حال این نیازمندی انحصاری دارد. به این معنا که نیاز او در اموری مانند مال و ثروت، علم و آگاهی، توان جسمی و فکری، مسایل دینی و فرهنگی و مانند آن است. اما گاهی نیاز در اصل هستی و هویت وجودی چیز است؛ یعنی تمام هستی و وجود خود را وامدار دیگری است. در این صورت دیگر وجودی ندارد که نیازمند باشد، بلکه خودش عین نیاز است. در این مورد فقر گفته می‌شود نه فقیر، یعنی حقیقت او جز فقر و نیاز چیز دیگری نیست.

فقر وجودی از نگاه حکمت متعالیه

شارحان حکمت متعالیه، وجود را به «فی نفسه» و «فی غیره» تقسیم نموده‌اند؛ این دو قسم را به ترتیب وجود مستقل و رابط می‌نامند. وجود «فی نفسه»، به «لنفسه» و «لغیره»، و وجود «لنفسه»، به «بنفسه» و «بغیره» تقسیم شده است. تنها مصداق وجود «فی نفسه لنفسه بنفسه»، ذات حق است (سبزواری، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ص ۲۳۷). پس از آن به ترتیب جواهر و اعراض، از مصداق دو شق دیگر این تقسیم می‌باشند. وجود رابط به لحاظ این که در غیر تحقق می‌یابد و دارای واقعیت استقلالی نیست، امری پیچیده به نظر می‌رسد. صدرالمآلهین به پیروی از استاد خود (میرداماد، بی تا: ص ۱۲۴)، وجود رابط را از وجود رابطی متمایز می‌کند؛ زیرا میان این دو اصطلاح، تفاوت بسیار است. «وجود رابط» در مقابل «وجود محمولی» و «فی نفسه» قرار دارد؛ بدین معنی که از هیچ نفسیتی برخوردار نیست و حقیقتی جز «فی غیره» بودن را ندارد. اما «وجود رابطی» دارای وجود «فی نفسه» است که این نفسیت همانند اعراض، برای غیر متحقق است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۲-۹۵). پس «برای غیر بودن» غیر از «در غیر» بودن است. وجود «فی غیره»، همان وجود فقری است

که هیچ‌گونه نفسیتی ندارد و از استقلال وجودی برخوردار نیست. نتیجه‌ای که در این بحث حاصل می‌شود این است که وجود فقری و رابط، حقیقتی جز تعلق و وابستگی به غیر ندارد و حتی بدون لحاظ غیر به ادراک هم نمی‌آید.

تحلیل اصل علیت و اثبات فقر وجودی ممکنات

با اثبات اصالت وجود و اشتراک معنوی مفهوم آن و پذیرش تشکیک در مراتب وجود، تنها راه صحیح در توجیه و تبیین رابطه معلول با علت خود، رابط و عین وابستگی دانستن معلول نسبت به علت است. انکار وجود رابط، به معنای گسستن ارتباط میان معلول و علت است. مطابق اصالت وجود، تنها وجود صلاحیت علیت را دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۴۰۲)؛ معلول نیز جز وجود نیست و در عین حال با علت نیز یک چیز نیستند؛ پس باید گفت خود وجود با علت مرتبط است و این ارتباط مقوم آن است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱). به این معنی که معلول عین ربط و وابستگی به علت است و از شئون و تجلی آن به شمار می‌رود.

بر مبنای اصل علیت و تحلیل آن بر اساس اصالت وجود و امکان فقری چنین گفته می‌شود که رابطه علیت و معلولیت یک رابطه وجودی است. به همین جهت علیت علت و معلولیت معلول در حاق ذات آنها قرار دارد. یعنی علیت و معلولیت از اوصاف خارج از ذات آنها نیست؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید که در مقام ذات، علت و معلول نباشند و این لازمه، به انکار اصل علیت می‌انجامد. پس معلول هویتی جدای از حقیقت علت خویش ندارد تا جدای از آن مورد توجه عقل قرار گیرد، به گونه‌ای که عقل دو هویت مستقل را مورد اشاره قرار دهد. (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۳۲۰-۳۲۲).

از طرف دیگر تمام ذات علت و معلول را وجود تشکیل می‌دهد؛ چون غیر از وجود چیز دیگری اصالت ندارد. بنابر این حاجت و نیازمندی مربوط به وجود معلول است. در نتیجه معلول عین حاجت و نیاز است و در مقایسه با علت خود، رابط و بلکه عین ربط و تعلق است. در این صورت وجود ممکنات به معنای مصادیق وجود رابط تلقی می‌شوند. در نتیجه تمام ممکنات در وجود خود عین فقر و وابستگی به ذات احدیت هستند؛ و این همان معنای فقر وجودی یا وجود فقری است.

وجودی که عین فقر و وابستگی است حتی برای یک لحظه بدون علت مستقل و حقیقی‌اش پایدار نیست، چنان که اراده انسان بدون نفس او تحقق ندارد. متکلمینی که با تمسک به مثال‌هایی همچون بقای بنا پس از بنا و لباس بعد از خیاط، به عدم نیاز حادث پس از حدوث حکم کرده‌اند، ناشی از بی توجهی به نحوه ارتباط ضروری معلول با علت خود بوده است. آنان قانون علیت را امری محسوس پنداشته‌اند، غافل از این که صرف رؤیت حسی بنا و لباس پس از سازندگان آن، موجب درک ارتباط ضروری علیت نیست. شیخ الرئیس این نکته را به خوبی گوشزد کرده است. (ابن سینا، ۱۳۷۶: ص ۱۶).

وقتی که مناط احتیاج به علت در وجودات، فقر ذاتی و رابط بودن آنها نسبت به علت خود باشد، این فقر و تعلق ذاتی به علت در حال حدوث و بقا ملازم آنهاست؛ زیرا هویتی جز همین فقر و وابستگی ندارند. در نتیجه انفکاک آنها از علت منتفی است، بلکه همیشه از ناحیه فیاض علی الاطلاق، مستفیض هستند. صدرالمتألهین در این زمینه می‌گوید:

«افتقار برای وجود تعلقی در تمام حالات حدوث، استمرار و بقا همیشگی است؛ بنابراین نیاز آن در حین بقا همانند حاجت آن در حین حدوث است» (ملاصدرا،

۱۳۸۳: ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۵).

از سوی دیگر اقتضای ذات حق، دوام فیض اوست. نحله‌های کلامی، فلسفی و عرفانی، انقطاع فیض و امساک را خلاف اقتضای ذات حق و اسما و صفات او می‌دانند. این فیض مستمر با آن وابستگی ذاتی معلول انطباق پیدا می‌کند؛ زیرا تعلق ذاتی و وابستگی دائمی معلول، جز با استمرار فیض که از ویژگی‌های فاعلیت الهی است، صدق نمی‌کند. اگر لحظه‌ای انقطاع فیض صورت گیرد، معلول دوامی نخواهد داشت. پس استمرار وجودی معلول نشان از دوام فیض الهی دارد.

ماسوی الله در قیاس با علت حقیقی خودشان که ذات واجب الوجود و مستقل مطلق است، عین فقر و وابستگی هستند، به گونه‌ای که هویتی جز همین حیثیت تعلق صرف برای آنها متصور نیست. اما همین موجودات هنگامی که با یکدیگر مقایسه می‌شوند، به جواهر و اعراض - که دارای وجود نفسی نیز هستند - تقسیم می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۶۲: ص ۳۰-۳۱). بر همین اساس وجود «فی نفسه» به «لنفسه» و «لغیره»، و وجود «لنفسه» به «بنفسه» و «بغیره» تقسیم شده‌اند. بنابر این وجود فقری یا فقر وجودی ممکنات، یک بحث عمیق فلسفی و مبرهن در حکمت متعالیه است. حکمای متاله پرده از این واقعیت ارزنده برداشته‌اند که تمام وجودات معلول وابستگی و فقر محض نسبت به ذات مستقل و غنی خداوندی هستند. با این بیان غنای مطلق ذات حق نیز اثبات می‌شود؛ زیرا این تعلقات و وابستگی‌های مطلق، به یک طرف وابستگی نیازمندند که خود هیچ گونه وابستگی و تعلق به چیز دیگری ندارد و گرنه ممکنات لحظه‌ای در میدان هستی درنگ نخواهند کرد. برخی از عباراتی که از صحیفه سید الساجدین حضرت زین العابدین علیه السلام در خصوص فقر و غنی نقل خواهد شد، بیانگر همین معنای عمیق است. در حقیقت آیات، روایات و دعای معصومین علیهم السلام مانند صحیفه

سجادیه، الهام بخش ژرف اندیشی و دقت نظر حکمای متاله، نظیر صدرالمتهین و شارحان وی در تبیین و تحلیل فلسفی فقر وجودی ممکنات و غنای مطلق ذات احدیت بوده است.

فقر و غنا از منظر قرآن

در قرآن کریم فقر و غنا به دو گونه مطرح شده است. یک دسته از آیات به فقر مالی و مادی اشاره دارند؛ مانند: «پس از گوشت آنها بخورید؛ و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید»^۱ (حج/۲۸). «(انفاق شما) برای فقرایی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛ و از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند»^۲ (بقره/۲۷۳). «زکاتها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند»^۳ (توبه/۶۰). «این اموال برای فقرای مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند»^۴ (حشر/۸). اما آیات دیگری هستند که فقر و غنا را به معنایی فراتر از معنای مالی و مادی آن اشاره دارند. قرآن کریم می‌فرماید: «ای مردم شما فقرا و نیازمندان به خدا هستید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است»^۵ (فاطر/۱۵). مرحوم علامه طباطبایی در خصوص این آیه می‌فرماید: «خداوند در این جمله فقر را منحصر در ایشان، و بی‌نیازی را منحصر در خود کرد، پس تمامی انحای فقر، در مردم؛ و تمامی انحای بی‌نیازی، در خدای سبحان است، و چون فقر و غنی عبارت از فقدان و وجدان است، و این دو، دو صفت متقابل یکدیگرند، ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد، هر چیزی که تصور شود، یا فقیر است، و یا غنی. لازمه انحصار فقر در انسان و انحصار غنی در خدا، انحصاری دیگر است و آن عبارت از این است که: انسان‌ها منحصر در فقر باشند

و خدا منحصر در غنی. پس انسان‌ها غیر از فقر ندارند، و خدا غیر از غنی ندارد» (طباطبایی، ۱۳۷۲: ج ۱۷، ص ۳۲). فقر إلى الله مقوم انسان است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۲۵۶). فقیر به معنای صحیح کلمه، کسی است که ستون فقراتش شکسته و برای ایستادن بر پای خویش، توان و امکانی ندارد و مانند کسی که دچار قطع نخاع است. قیام و حرکت او جز با کمک دیگری، نامیسر است. از این رو حادثه‌های تلخ را «فاقره الظهر» گویند و قرآن کریم نیز در ترسیم قیامت از چهره‌های گرفته و غمگینی خبر می‌دهد که در انتظار «فاقره» یعنی حادثه‌ای کمرشکن هستند: «و در آن روز صورتهایی عبوس و در هم کشیده است، زیرا می‌داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می‌شکند»^{۱۵} (قیامت/۲۵ و ۲۴) و چون انسان در تمام هویت خویش وابسته به غنی محض، یعنی خدای سبحان است و از طرف دیگر، سایر شئون علمی و عملی بشر تابع هویت اوست، پس انسان در ذات و صفت و فعل و اثر خود نیازمند است (جوادی آملی، ۱۳۸۱ الف: ج ۱۴، ص ۱۴۳-۱۴۴).

فقر و غنا در کلام امام سجاده علیه السلام

حضرت امام سجاده علیه السلام، در قالب دعا به نکات ارزشمندی در زمینه اعتقادات، امور اجتماعی و مسایل متعدد دیگر بیان فرموده‌اند که در مجموعه صحیفه سجادیه گردآوری شده است. یکی از نکاتی که در این دعا مورد اشاره قرار گرفته، مفهوم فقر و غنا است که برگرفته از کلام الهی است^{۱۶}. این مفاهیم در حکمت متعالیه با عنایت به کلام وحی و بیان معصومین علیهم السلام تبیین دقیق فلسفی پیدا کرده است. حضرت سجاده علیه السلام در دعای دهم صحیفه سجادیه، به محضر ذات احدیت چنین عرضه می‌دارد:

«ای بی نیاز بی نیازان، اینک ما بندگان تو در اختیار توایم، و من فقیرترین فقرا بتو هستم، پس به بی نیازی و عطای خویش (که هر نیازمندی از آن بهره می‌برد) نیازمندی ما را بر طرف فرما»^{۱۷} (امام سجاده علیه السلام، ۱۳۸۳: ص ۶۹).

امام سجاده علیه السلام در این فقره از دعای نورانی، در یک طرف خداوند را «غنی الاغنیاء» و در مقابل، خودش را «افقر الفقراء» معرفی می‌کند. روشن است که فقر مالی و علمی و مانند آن مورد نظر آن حضرت نیست؛ زیرا نه تنها آن حضرت در امور مادی و دنیوی، نیازی به کسی نداشت؛ بلکه دست دیگران و فقرا را نیز می‌گرفت و به آنها کمک می‌کرد. بنابر این منظور حضرت همان فقر وجودی و وابستگی مطلق به خداوند متعال است. آن بزرگوار به خوبی آگاه است که تمام هستی از او ناشی شده و قوام آنان به عنایت ازلی اوست. در این میان بهترین دعا این است که انسان خواسته خود را اصل هستی قرار دهد؛ چرا که هر اندازه وابستگی وجودی به منبع هستی بیشتر باشد، انسان از سعه و درجه وجودی بیشتری برخوردار خواهد بود. به عبارت دیگر هر چقدر انسان و هر موجود دیگری از سعه و درجه وجودی بالاتری برخوردار باشد، در درگاه ربوبی محتاج‌تر و وابسته‌تر است. به همین جهت حضرت زین العابدین علیه السلام خود را «افقر الفقرا» می‌خواند و در ادامه با تعبیر «فاجبر فافتنا بوسعک»، خواستار سعه وجودی در حد اعلای آن است.

برخی بندگان دست نیاز را به سوی بندگان دیگر دراز می‌کنند، آن هم در امور ناچیز، مانند مقداری غذا که به طور موقت شکم آنان را سیر کند. اما همت والای حضرت سجاده علیه السلام همانند سایر بزرگان دین، تا حدی است که هستی افزون‌تر را از منشا هستی طلب می‌کند. به همین جهت در فقره دیگری می‌فرماید:

«بر فقر و نیازمندی من به خودت بیفزای»^{۱۸} (همان، ص ۲۷۴). یعنی هرچه من

به تو وابسته تر باشم از نعمت وجودی بیشتر برخوردار خواهم بود. معنا ندارد که کسی درخواست کند بر ناداری و کمبود مالی و مادیش افزوده شود، چه در این صورت به دنیا و امور دنیوی وابسته و نیازمند خواهد شد که موجب غفلت از خداست. این تعبیرات همان حقایق قرآنی است که بر زبان بنده‌ای جاری شده که متصل به منبع هستی است. تنها با وابستگی تام به ذات ازلی خداوندی، می‌توان از همه عالم بی‌نیاز شد، اما با استمداد از همه مخلوقات، نمی‌توان از او بی‌نیاز شد: «ای خدایی که تنها به تو از همه عالم بی‌نیاز توان شد»^{۱۹} (همان، ص ۷۹). معنای این کلام ژرف، همان غنای وجودی ذات حق و فقر وجودی مخلوقات اوست، و گرنه در سایر امور از دیگران می‌توان بهره گرفت و نیاز مادی خود را برطرف کرد. آنچه تنها به واسطه او تامین می‌شود، جز هستی نیست و صد البته که جز هستی، چیز دیگری محقق نیست. پس بی‌نیازترین موجود کسی است که خود، اصل وجود و هستی است و نیازمندترین موجود، کسی است که در اصل وجودش نیازمند است:

«و آنان که از فقر خود به غنای ذاتی تو از همه بی‌نیاز شدند»^{۲۰} (همان، ص ۱۴۷)، «یا هر که را که با توکل از فقر و بی‌چیزی به تو شکوه کند بی‌نیاز کننده‌ای؟ بار خدایا نومید مکن کسی را که جز تو بخشنده‌ای نمی‌یابد، و خوار مکن کسی را که از تو به کسی جز تو بی‌نیاز نمی‌گردد»^{۲۱} (همان، ص ۹۳). «خود را به بی‌نیازی از آفریدگانت ستوده‌ای و تو به بی‌نیازی از آنها شایسته‌ای. و آنان را به فقر نسبت داده‌ای و ایشان هم احتیاج به تو را سزاوارند. پس هر که بستن رخنه فقر و نیازمندی خود را از درگاه تو بطلبد، و بر طرف کردن احتیاج را از خویش به وسیله تو بخواهد، حاجت خود را در جایگاهش خواسته، و برای رسیدن به مطلب خویش از راهش در آمده است»^{۲۲} (همان، ص ۸۰). «بار خدایا

حاجت و خواسته‌ام را به سوی تو قصد نمودم و فقر و نیازمندی و بی‌چیزیم را به درگاهت فرود آوردم، در حالی که اطمینانم به آمرزش و رحمت و مهربانیت از عمل و کردارم بیشتر است^{۲۳}» (همان، ص ۲۸۳). امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرض می‌کند: «خدایا منم فقیر در عین غنا و بی‌نیازیم، پس چگونه در فقرم نیازمند(به تو) نباشم^{۲۴}» (قمی، ۱۳۸۳: ص ۶۰۲).

فقر در غنا همان فقر ذاتی و تعلق وجودی است. غنای من در آنچه دارم همان وجودی است که سراسر از ناحیه خداست و در این وجود عین نیاز و وابستگی به خدا هستم. نه تنها در ابتدای افاضه هستی، بلکه در ادامه هستی خود نیز عین وابستگی‌ام. وقتی چیزی عین وابستگی به دیگری باشد، ابتدای افاضه و ادامه آن یکسان است. همانند سایه است که در همه چیز خود و در ابتدای هستی و ادامه آن، عین وابستگی به صاحب سایه است. دایم الفضل^{۲۵} (همان، ص ۷۹) بودن حضرت حق به همین معنا است.

امام به معنای دیگر فقر هم اشاره می‌کند. از جمله:

«و پناه می‌بریم به تو از شماتت دشمنان و از نیازمندی به کسانی که مانند خودم هستند^{۲۶}» (امام سجاده علیه السلام، ۱۳۸۳: ص ۶۵). «اگر مرا به خود واگذاری از (انجام) کارها ناتوان گردم، و آنچه مصلحت من در آن است انجام ندهم، و اگر مرا به خلق خویش واگذاری با روی گرفته و درهم به من نگرند، و اگر مرا به ناچار به خویشانم واگذاری نومیدم گردانند، و اگر ببخشند کم و ناگوار بخشند و بر من منت فراوان نهند و نکوهش بسیار نمایند. پس به احسان و بخشش خود، خدایا، بی‌نیازم گردان، و به بزرگی خویش بلند مرتبه‌ام فرما، و به غنا و توانگریت دستم را بگشا، و به آنچه (خیر و نیکی دنیا و آخرت) نزد تو است (از دیگران) بی‌نیازم نما^{۲۷}» (همان، ص ۱۲۸). «قدرت تحمل بر فقر ندارم^{۲۸}» (همان،

ص ۱۲۷). «بار خدایا همنشینی فقراء و درویشان را برایم محبوب گردان^{۲۹}» (همان، ص ۱۶۴).

در این فقرات از دعا منظور حضرت سجاده^{علیه السلام} از فقر، همان فقر مالی و مادی است؛ زیرا فقر وجودی تنها به ذات مستقل و غنی مطلق متعلق است.

نتیجه

ائمه بزرگوار ما به جهت این که با عالم معنا آشنا بودند، سخنان آنان نیز روگرفت همان واقعیات غیبی و واقعی است. عباراتی که در قالب دعا از این گنجینه‌های علم، به دست ما رسیده است، فرصت خوبی است تا سر از سرای مادی بیرون آورده و به حقایق هستی نظر کنیم. صحیفه سجادیه که از این گنجینه‌های ارزنده به شمار می‌رود، مشتمل بر ظرافت‌ها و دقایقی است که عقل بشری را شگفت‌زده می‌کند. یکی از این تعبیرات عمیق و پر محتوا، استخدام واژه فقر توسط حضرت سجاده^{علیه السلام} است که حکمای اسلامی با تاملات فلسفی و عرفای مکتب اسلام با سیر و سلوک، پرده از ژرفای معنوی آن بر گرفته‌اند.

فقر به معنای ناداری و احتیاج است و به همین جهت کسی که ستون فقرات نداشته باشد، قوام و ایستادگی ندارد. از سوی دیگر هستی هر کسی از ناحیه هستی بخش اوست و اگر ذات حق افاضه نفرماید، چیزی در میان نخواهد بود؛ یعنی هر چیزی سراسر وجودش نیاز به خداست. این مطلب در فلسفه و به خصوص حکمت متعالیه برهانی شده است. بدین معنا که معلول در هستی خود به علت حقیقی نیازمند است، زیرا تنها هستی و وجود اصالت دارد و این هستی تمام حقیقت معلول را تشکیل می‌دهد؛ یعنی معلول در تمام هستی و ذات خود عین نیاز است؛ زیرا قبل از افاضه هستی، چیزی نبوده تا نیازمند باشد. پس در

حدوث و بقا، عین نیاز و فقر به ذات هستی بخش است. این همان فقر وجودی است که امام سجاده علیه السلام در دعای صحیفه سجادیه، از این طریق، با هستی بخش خود راز و نیاز می‌کند. آن حضرت در مقابل ذات حق خود را فقیرترین موجودات معرفی می‌کند؛ یعنی در تمام ذات و هستی خود، به مرکز هستی وابسته، بلکه عین وابستگی و تعلق است. به این معنا که هرچه انسان وابستگی خود را به منشأ هستی بیشتر کند، از غنای بیشتری برخوردار خواهد بود. به همین جهت پدر گرامی آن حضرت، حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز به محضر خداوند عرض می‌کند نه تنها در ناداری، بلکه در غنای خود به او محتاج است. فقر ذاتی و وجودی، انواع دیگر فقر، مانند فقر مالی را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا کسی که در ذات و هستی خود وابستگی دارد، در عوارض و متعلقات وجودی خود نیز وابسته به غیر است.

پی نوشت‌ها

۱. «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعِمَادُ الدِّينِ وَتُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق: ص ۴۰).
۲. «وَمِنَ اعْظَمِ النُّعْمِ عَلَيْنَا جَرِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَي السَّيِّئَاتِ وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَتَزْيِينِكَ وَتَسْبِيحِكَ» (قمی، ۱۳۸۳: ص ۲۹۶).
۳. «الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۷، ص ۲۷).
۴. «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ بِمَا عِنْدَهُ» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق: ج ۴، ص ۱۰۸۹).
۵. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (الفاطر/۱۵).
۶. ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْنُفِ﴾ (البقره/۲۷۳).
۷. «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۳۰۷).
۸. ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ (القصص/۲۴).
۹. فقیر در زبان عرب به کسی گفته می‌شود که ستون فقراتش در هم شکسته است. اما کسی که مال ندارد را «فاقد» می‌خوانند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۴، ص ۳۵۲).

۱۰. ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ﴾ (الحج/۲۸).
۱۱. ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ (البقره/۲۷۳).
۱۲. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا﴾ (التوبه/۶۰).
۱۳. ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ (الحشر/۸).
۱۴. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (الفاطر/۱۵).
۱۵. ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَنْظُرُ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾ (القيامة/۲۵ و ۲۴).
۱۶. قرآن کریم می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (الفاطر/۱۵).
۱۷. «يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ، فَاجْبُرْ فَاقَتَنَا بِوَسْعِكَ» (امام سجاده علیه السلام، ۱۳۸۳: ص ۶۹).
۱۸. «وَزِدْنِي إِلَيْكَ فَاقَةً» (همان، ص ۲۷۴).
۱۹. «وَيَا مَنْ يُسْتَعْنَى بِهِ وَلَا يُسْتَعْنَى عَنْهُ» (همان، ص ۷۹).
۲۰. «وَالْمُعْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِعَنَّاكَ» (همان، ص ۱۴۷).
۲۱. «أَمْ أَنْتَ مُعْنٍ مِنْ شَكَا إِلَيْكَ، فَقَرَّةٌ تَوَكَّلًا. إِلَهِي لَا تُخَيِّبْ مَنْ لَا يَجِدُ مُعْطِيًا غَيْرَكَ، وَلَا تَخْذُلْ مَنْ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ بِأَحَدٍ دُونَكَ» (همان، ص ۹۳).
۲۲. «تَمَدَّحْتَ بِالْعَنَاءِ عَنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ أَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ. وَنَسَبْتَهُمْ إِلَى الْفَقْرِ وَهُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَيْكَ. فَمَنْ حَاوَلَ سَدَّ خَلْقِيَةَ مِنْ عِنْدِكَ، وَرَأَى صَرْفَ الْفَقْرِ عَنْ نَفْسِهِ بِكَ فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِي مَطْلَانِهَا، وَأَتَى طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا» (همان، ص ۸۰).
۲۳. «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَعَمَّدْتُ بِحَاجَتِي، وَبِكَ أَنْزَلْتُ الْيَوْمَ فَقْرِي وَفَاقَتِي وَمَسْكَتِي، وَإِنِّي بِمَعْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ أَوْتَقُ مِنِّي بِعَمَلِي» (همان، ص ۲۸۳).
۲۴. «الهِيَ أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي» (قمی، ۱۳۸۳: ص ۶۰۲).
۲۵. «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَيَّ الْبَرِيَّةِ» (همان، ص ۷۹).
۲۶. «وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَمِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ» (امام سجاده علیه السلام، ۱۳۸۳: ص ۶۵).
۲۷. «فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أُقِمْ مَا فِيهِ مَصْلِحَتُهَا، وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي، وَإِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي، وَإِنْ أَعْطَوْنَا قَلِيلًا نَكِدْنَا، وَمَنُونَا عَلَيَّ طَوِيلًا، وَذَمُّوا كَثِيرًا. فَبِفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي، وَبِعَظَمَتِكَ فَانْعَشْنِي، وَبِسَعَتِكَ، فَابْسُطْ يَدِي، وَبِمَا عِنْدَكَ فَكَفِّنِي» (همان، ص ۱۲۸).
۲۸. «وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ» (همان، ص ۱۲۷).
۲۹. «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاءِ» (همان، ص ۱۶۴).

کتابنامه

- قرآن کریم.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۷۶). *الشفاء (الالهیات)*، به کوشش حسن زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. امام سجاده علیه السلام، علی بن الحسین. (۱۳۸۳). *صحیفه سجادیه*، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم: نگاران قلم.
۳. انصاریان، حسین. (۱۳۷۳). *تفسیر جامع صحیفه سجادیه (دیار عاشقان)*، تهران: پیام آزادی.
۴. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱ الف)، *صورت و سیرت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)*، قم: مرکز نشر اسراء.
۵. ---. (۱۳۸۶). *قرآن در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)*، قم: مرکز نشر اسراء.
۶. ---. (۱۳۸۱ ب). *معاد در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)*، قم: مرکز نشر اسراء.
۷. حر عاملی. (۱۴۰۳). *وسائل الشیعه*، تحقیق و تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. ---. (۱۴۱۴). *وسائل الشیعه*، قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۹. خمینی، روح الله. (۱۳۷۰). *صحیفه نور*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. سبزواری، ملاهادی. (۱۴۱۶). *شرح المنظومه (قسم الحکمه)*، ج ۲، به کوشش حسن زاده آملی، مسعود طالبی، قم: نشر ناب.
۱۱. شیخ صدوق. (۱۴۰۴). *عیون اخبار الرضا*، تصحیح و تعلیق شیخ حسین اعلمی، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۲. طباطبایی محمدحسین. (۱۳۶۲). *نهایه الحکمه*، به اشراف میرزا عبدالله نورانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه مدرسین بقم المشرفه.
۱۳. ---. (۱۳۷۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۳۶ □ تبیین معنای فلسفی فقر و غنا در صحیفه سجادیه

۱۵. قمی، شیخ عباس. (۱۳۸۳). *کلیات مفاتیح الجنان*، تهران: انتشارات یاسین.
۱۶. کلینی، یعقوب. (۱۳۶۲). *الکافی*، ج ۲، تهران: اسلامیة.
۱۷. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). *بحار الأنوار*، جلد ۶۹، تحقیق سید ابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی، بیروت: موسسه دارالوفاء.
۱۸. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۸۰). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، ج ۲، تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۹. ---. (۱۳۸۳). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، ج ۱، تصحیح و تحقیق: دکتر غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۰. میرداماد. (بی تا). *الافق المبین*، نسخه خطی دانشگاه تهران، شماره ۲۸۹.

تجربه دینی از دو دیدگاه

مجید محب زاده^۱

چکیده

امروزه تجربه دینی یکی از مباحث مهم فلسفه دین به شمار می‌رود. شلایرماخر مضامین کتب مقدس را در تعارض با عقل و فهم بشری دید. وی بر این مبنا گوهر و اساس دین را تجربه دینی دانست که از نظر وی تجربه دینی یعنی احساس اتکا و وابستگی مطلق و کامل به منبع و قدرتی که از جهان متمایز است. اما نظرات وی مورد انتقاد بزرگانی چون ویلیام آلتون، فویرباخ، جورج لیندبک، مک گراث و دیگران قرار گرفته است. در این تحقیق با چستی تجربه دینی و تعاریف مختلف آن آشنا می‌شویم. از منظر حضرت آیت الله بهشتی: دین آگاهی از امر متعالی است و تجربه دینی راه یافتن و سرسپردگی در برابر آن امر متعالی است. ایشان تجربه دینی را برای کسی که آن را از سر می‌گذرانند معتبر می‌داند و در کنار براهین عقلانی دلیلی برای اثبات باورهای دینی می‌داند و معتقد است که تجربه دینی ابداع غرب نیست و نباید کام جان را از این منبع فیاض محروم ساخت. به هر حال نگاه دو فیلسوف به تجربه دینی

۱. کارشناس ارشد فلسفه اسلامی. تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۱

با توجه به فضای فرهنگی دنیای اسلام و مسیحیت متفاوت است زیرا مکتب اسلام بر خلاف مسیحیت به تفکر و تعقل اهمیت فراوان می دهد. در این مقاله نظرات این دو فیلسوف درباره تجربه دینی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: تجربه دینی، فلسفه دین، شهود، بهشتی، شلایر ماخر.

مقدمه

امروزه فلسفه دین در مراکز دانشگاهی و مجامع دینی به عنوان یکی از شاخه های معرفت بشری مطرح است که به چند و چون درباره محتویات دین می پردازد. انتظار از دین، اعجاز، مسئله الوهیت، زبان دین، تجربه دینی از جمله مباحث این دانش است که فیلسوفان دین با کاوش های عقلانی به بحث و بررسی پیرامون آن ها می پردازند. در این میان تجربه دینی از مباحث مهم فلسفه دین به شمار می آید. امروزه در مجامع علمی تجربه دینی آن چنان اهمیتی یافته است که اکثر فیلسوفان دین پیرامون آن، کتاب یا مقاله ای را به رشته تحریر در آورده و در مراکز دانشگاهی به بحث و تدریس پیرامون این امر مهم همت گمارده اند. این موضوع در میان اندیشمندان سابقه طولانی دارد و ذهن متفکران جهان را به خود مشغول داشته است. در جهان غرب شلایر ماخر آموزه های کتب مقدس را در تعارض با عقل و فهم بشری دید. وی بر این اساس گوهر دین را احساس و توجه به بی نهایت خوانده و آن را از مقولات معرفتی و نظری خارج ساخته است. شلایر ماخر رویکردی کاملاً نوین را در دین بنیان نهاد و اساس دین و دینداری را تجربه دینی دانست، تجربه دینی از دیدگاه وی تجربه ای عقلی یا معرفتی نیست بلکه احساس اتکا و وابستگی مطلق و کامل به منبع و قدرتی است که از جهان متمایز است.